

SID



سرویس های ویژه



سرویس ترجمه تخصصی



کارگاه های آموزشی



بلاگ مرکز اطلاعات علمی



سامانه ویراستاری STES



فیلم های آموزشی

کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی



مقاله نویسی علوم انسانی



اصول تنظیم قراردادها



آموزش مهارت های کاربردی در تدوین و چاپ مقاله

جلوه‌های می در غزلیات شمس

دکتر احمدرضا نظری چروده

استادیار زبان و ادبیات فارسی - دانشگاه آزاد اسلامی واحد آستارا

چکیده

در گستره عالم عرفان، واژه‌ها و کلمات از دنیای حقیقی و محسوس به عاریت گرفته می‌شود تا با سیر تحول معنایی از صورت به سوی تشبیه، مجاز و استعاره، بیانگر حالات و خواست‌گویندگان و شاعران باشند. «می» یکی از مهم‌ترین الفاظ و مصطلحاتی است که شاعران عارف در اشعار عرفانی خود به کار برده‌اند؛ اینگونه تعبیر غالباً در حوزه تصوّف و عرفان، معنایی غیر از معنای حقیقی و واقعی خود دارد. صوفیّه و شعرای عارف مسلک، برای بیان عواطف و احساسات درونی و معنوی و نشان دادن عشق و محبت الهی، از الفاظ و کلماتی که به صورت کنایه و رمز به کار برده می‌شود بهره و سود جستند تا به دستاویز کلام و واژه، منظور خود را از شراب و خمر و باده و می که در اشعار غیرعرفانی نیز به کار برده شده است، بیان نمایند. در عرفان، عروج از لفظ به معنا و سیر صعودی از عبارت به اشارت، از طریق شهود باطنی و رؤیت درونی صورت می‌گیرد که مبنای آن انسان است که با تحول و ارتقای وجودی به ادراک حقایق در هر مرتبه نایل می‌شود. مولانا در غزلیات شمس، از طریق دریافت باطنی و راه بردن به اشارت، با عدم نفی ظاهر و عبارت، حجاب‌های ظاهر را دریده، به عالم قدس وارد می‌شود. بدین ترتیب، اتصال روح عارفانه‌اش با دنیای نامرئی و جهان غیب پدیدار می‌شود که البته این را با استمداد از پروردگار باید یافت. نتایج این تحقیق، نشان می‌دهد که منظور مولانا از «می» که با تعبیر گوناگون و معانی مجازی بیان نموده، همانا «تجلیات و جلوه‌های پروردگار» است.

کلیدواژه‌ها: شعر عرفانی فارسی، مولانا، غزلیات شمس، می، دریافت باطنی، تجلی.

مقدمه

جلال‌الدین محمد بلخی که در ایران به مولوی نامور است، در سال ۶۰۴ هجری قمری در بلخ زاده شد. در جهان غرب او را با نام رومی می‌شناسند از مشهورترین شاعران ایرانی تبار پارسی‌گوی است. نام کامل وی «محمد ابن محمد ابن حسین حسینی خطیبی بکری بلخی» بوده و در دوران حیات به القاب «جلال‌الدین»، «خداوندگار» و «مولانا خداوندگار» نامیده می‌شده است. در قرن‌های بعد (ظاهراً از قرن ۹) القاب «مولوی»، «مولانا»، «مولوی رومی» و «ملای رومی» برای وی به کار رفته است و از برخی از اشعارش تخلص او را «خاموش» و «خَموش» و «خامُش» دانسته‌اند. زبان مادری وی پارسی بوده است. البته برخی او را «ملای روم» یا «مولوی رومی» نیز می‌خواندند (زمانی، ۱۳۸۶: مقدمه **دیوان شمس** به لحاظ گستردگی واژگان در میان مجموعه‌های شعر زبان فارسی، به خصوص در میان آثار غزل سرایان، استثناست. مولانا کوشیده است تا زبان را در شکل جاری و ساری آن به خدمت گیرد. در حقیقت معانی فراوانی و لحظه‌های متنوع و حال‌ها و تجربه‌های بی‌شمار، استفاده از واژگانی زنده تر و فراختر را ایجاب می‌کرده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: بیست و یک). درباره شکل ذهنی یا درونی **غزلیات شمس** باید گفت که در میان همه اجزا و ابیات این غزل‌ها هماهنگی و در مجموع غزل " انسجام Coherence " برقرار است. اغلب غزل‌های مولانا نمونه‌های شگفت‌آور و موفق ثبت لحظه‌های زندگی اوست. نکته دیگری که در باب شکل شعر مولانا جالب توجه است قالب شکنی اوست (همان: بیست و هفت). مولانا سبک حیرت‌انگیزی دارد که گاه به سوررئالیسم نزدیک می‌شود. منشأ بسیاری از اندیشه‌های مولانا آنجاست (شمیسا، ۱۳۸۷: ۱۳). او تا پایان عمر (۶۷۲ ه.ق) در قونیه به تربیت و ارشاد و دستگیری مردم به طریق صوفیان و عارفان مشغول بود.

درباره لغت شراب در فرهنگ اصطلاحات عرفانی آمده است: «شراب: آشامیدنی، نوشیدنی، جمع اشربه، در فارسی به معنای می، باده، آب انگور که تخمیر شده باشد گویند. از صفات و تشبیهات شراب، آب آتش‌زا، آب تلخ، آب توبه‌سوز، آب حرام، اشک

دختر تاک، ام الخبائث، خون خم زهر مینا، شراب پخته، شراب رسیده، شراب کهنه، شراب طهور، شراب پاک که در بهشت نصیب بهشتیان می‌شود» (سعیدی، ۱۳۸۷: ۴۷۱) و در اصطلاح افراط محبت یا کمال عشق را گویند. حافظ گوید:

وز شراب خدای مست شوی

جهد کن تا ز نیست هست شوی

همان‌طور که روشن است، واژه شراب به معنای خمر و نوشیدنی سُکراوری است که بر همگان شناخته شده است و نه هر نوشیدنی. در فرهنگ‌ها، اسامی مختلفی برای «شراب» (به معنای نوشیدنی سُکراور) ذکر شده است که آنها را به همراه معنایشان از لغتنامه دهخدا نقل می‌کنیم:

«نبیذ: میِ خرما (زمخسری)، شرابی که از خرما یا جو یا مویز یا عسل سازند؛ شرابی که از خرما یا کشمش سازند (ناظم الاطباء)، شرابی که از خرما یا جو و غیره سازند و در استعمال فارسی این لفظ به "دال مُهمله" (نبیذ) نیز صحیح باشد؛ مُل: نبیذ است، می و شراب انگوری و هر مایع مُسکر. به معنی شراب انگوری هم هست (برهان قاطع)؛ می: به معنی شراب انگوری است (فرهنگ جهانگیری)؛ (برهان قاطع). مطلق شراب اعم از این که از انگور حاصل آید یا مویز و خرما و جز آن (یادداشت لغتنامه).

باده: شراب، چه باد غرور در سر آورد (فرهنگ رشیدی). شراب، چه باد به معنی غرور آمده و «هَاء» نسبت است (عیات اللغات). شراب (ناظم الاطباء). به معنی سُکری است که از انگور تازه بگیرند و در عربی خمر گویند؛ مُدام: شراب (عیات اللغات)، می (دستور الاخوان)، می انگوری (منتی الارب)؛ صُهبا: فشارده انگور سپید (همان)، شراب انگوری (عیات اللغات)، شرابی که مایل به سرخی باشد (همان)؛ راج: شادمانی (منتی الارب)، ارتیاح یعنی نشاط. پنجه، کف‌های دست (آندراج)، شراب (منتی الارب)؛ (آندراج). خمر (اقرب الموارد):

دست جم چون راح ریحانیت داد خون جسم را خلّ خرمایی فرست (خاقانی)

۱- می در اندیشه ایرانیان باستان (پیش از اسلام)

می فارسی در متون کهن ایرانیان معادل هوم است. «هوم» یا «هومه» در اوستایی Haoma، در ودایی Soma، در پهلوی Hom، از ریشه ایرانی hu: کوبیدن و هندی su: فشردن (Mayrhofer, 1904: 1733). نام گیاه و نام ایزد موکل آن و نام نوشیدنی‌ای است که از آن گیاه در «یسنه» (مراسم اوستاخوانی و قربانی) استفاده می‌شود و فراهم کردن افشرد هوم و نوشیدن آن از جمله سنت‌های ستوده و کهن هند و ایرانی است. ایزد هوم دین‌مرد و موبد در میان ایزدان، و درمانگر، زندگی‌بخش و دوردارنده مرگ است و نیز دلیر و پیروزی‌بخش، به بند کشنده افراسیاب تورانی، زیبا و زرین‌گون و بخشنده فرزندان نیکوست (پورداوود، ۱۳۷۷: ۴۷۱). بنابر روایتی اسطوره‌ای در اوستا، آفریدگار، هوم را بر فراز کوه البرز می‌نهد، سپس مرغی آموخته او را به هر سو، بر ستیغ کوه‌ها برده و بر آن کوه‌ها می‌روید (Josefson, 1997: 91-93).

۲- می و ادیان

بی‌گمان شراب و شراب‌نوشی، مسئله‌ای نیست که شرع و شریعت در ادیان و مذاهب مختلف، بدون بیان حکم، از آن بگذرد. از آن‌جا که تاریخ‌پیدایش یا اختراع و ساخت شراب، به هزاران سال می‌رسد؛ لذا در تمامی ادیان شناخته شده امروزی در مورد آن بحث شده و حکمش نقل گردیده است.

در میان گناهان دین زرتشت، گناهی همچون: بت پرستی، بی‌علاقگی نسبت به امور خانواده و اجتماع، ریاضت‌کشی، تعدد زوجات، اعتقاد به خرافات، عدم رعایت بهداشت، زنا، لواط و... دیده می‌شود و این در حالی است که هیچ معنی برای باده نوشی دیده نمی‌شود (رک رضایی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۱۷۹).

۳- کاربرد می در لسان عرفا

یکی از ویژگی‌های عرفا در بیان افکار و آراء، سمبولیک سخن گفتن است. زبان سمبولیک به متکلم امکان می‌دهد مفاهیم و مضامین بلند را در قالب الفاظ فرودین و عامی به سیلان درآورد و ضمن آنکه اسرار کلام خود را به مخاطبان حقیقی خود ارائه می‌دهد، کوتاه‌نظران و ناهلان را از وصول به کنه معانی عاجز ساخته و در درک مقصود دچار تردید می‌نماید. خاصیت زبان سمبولیک آن است که توأم با رمز و کنایه و مجاز است و تا کسی با اسرار و اشارت‌های اهل دل آشنا نباشد، بشارت نکته‌های کلام آنان را در نخواهد یافت. اشعار حضرت لسان الغیب چکیده فرهنگ اسلامی است. مخّ دین اسلام هم عرفان اسلامی است (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۶: ۱۹۸)؛

۴- نامگذاری‌ها

۱- می

۱-۱ آب

بده آن آب ز کوزه که نه عشقیست دو روزه چو نمازست و چو روزه غم تو واجب و مُلزم
(مولوی، ۱۳۸۸: ۵/۶۰۵)

آب: می و شراب/ به قرینه عشق، آبی که در کوزه است می‌نماید که شراب باشد.

افتادم افتادم، در آبی افتادم گر آبی خوردم من دلشادم دلشادم
(همان: ۱/۵۵۱)

۱-۲ راه

بس کن ای ساقی و کس را چو ره مست مکن ور کنی مست بدین حد، ره هموارش ده
(مولوی، ۱۳۸۸: ۹/۸۷۱)

راه، همان شراب است و «ره هموار»، شاید شراب خالص و صاف و یکنواخت باشد.

۱-۳ رحیق

درده ز رحیقِ خویش یک جام یا از رزِ خویش یک کفی بنگ
(همان: ۱۰/۴۷۲)

رحیق: شراب، می سپید

۱-۴ ساغر

از ساغرِ او گیج است سرم از دیدنِ او جان است تنم
(همان: ۴/۶۴۸)

ساغر: مجازاً به معنی می استعمال شده است با ذکر ظرف و اراده مطروف.

۱-۵ شیره

از شیره او من شیردلم در عربده‌اش شیرین سخنم
(همان: ۶/۶۴۸)

شیره، شرابی است که از انگور سازند و دارای انواعی است و به لحاظ درجه جوشانیدن و پختن و کیفیات حاصل از آنها در نظر مذاهب فقهی هر کدام می‌تواند حکمی داشته باشد.

تو بدان شیشه پرستی که ز شیشه‌ست شرابت می من نیست ز شیره ز چه رو شیشه پرستم
(همان: ۴/۵۹۸)

۲- ساقی

۲-۱ زلف‌انداز

چو زلف انداز من، ساقی، درآید به دستی زلف و دستی جام گیرد
(همان: ۵/۵۶۰)

آنکه زلف بر دوش اندازد، مجازاً ساقی و معشوق.

۲-۲ سَرِدِه

سَرِدِه‌انند که تا سَر نده سِر ندهند ساقیان‌اند که انگور نمی‌افشارند
(همان: ۳/۲۸۴)

سَرِدِه: ساقی؛ یعنی ساقیانی هستند که در راه ایشان سَر خویش را ندهی، اسرار را با تو در میان نخواهند نهاد.

ای سَرِدِه صد سودا، دستار چنین می‌کن خوب است همین شیوه، ای دوست همین می‌کن
(همان: ۱/۷۰۲)

۳- ظرف شراب

۳-۱. خُنْب

سِر خُنْب‌ها گشادم، ز هزار خُم چشیدم چو شراب سِرکش تو به لب و سرم نیامد
(همان: ۲/۲۸۰)

خُنْب: خُم، کلماتی مانند خُم، سُم، دُم، در متون قدیم و نیز در بعضی از لهجه‌های فارسی معاصر به صورت خُنْب و سُنْب و دُنْب تلفظ می‌شود. در مثنوی این کلمات به همین صورت به کار رفته است:

کار آن کس نیست کاو را عقل و هوش پرد از تن چون، بجنبد دنب موش
(مولوی، ۱۳۸۷: ۵/۳۸۰۵)

خُنْب‌های خُسروانی پُر ز می مایه بُرده از می لب‌های وی
(همان: ۵/۲۵۲۳)

ما به بوش و عارض و طاق و طُرُنْب سر کجا که خود همی‌ننهیم سُنْب
(همان: ۴/۱۲۸۰)

حضرت خداوندگار در جایی دیگر می‌فرماید:

زیر و زبر گشت خراباتِ ما خُب نگون گشت و فرابه شکست
(مولوی، ۱۳۸۸: ۴/۱۶۸)

۲-۳ صحن

صحن از عربی وارد فارسی شده است به معنی قَدَحِ بزرگ، چنانکه در آغاز مُعَلَّقَةُ عمرو بن کلثوم تغلیبی می‌خوانیم:

ألا هُبِّي بِصَحْنِكَ فَأَصْبِحِينَا وَ لا تُبْقِي خُمُورَ الْأَنْدَرِينَا
(شعار؛ فرزاد، ۱۳۸۱: ۲۴۵)

یعنی از خواب برخیز و ما را از قَدَحِ کلانِ خود، شرابِ صبحی ده و شراب‌های اندرین را (از قُرای شام که شرابش به نیکی معروف است) ذخیره مساز.

ویژگی‌های مادی می

۱- رنگ

۱-۱ زرد

هلا ساقی بیا ساغر مرا ده زَرَمِ بستان، می چون زَرِ مرا ده
(مولوی، ۱۳۸۸: ۱/۸۶۰)

می چون زَر: تشبیه شراب به زر در شعر فارسی و در ادب عرب سابقه دارد. البته چنین شرابی رنگ زرد داشته است. اسدی طوسی می‌گوید:

چنانکه در بسیاری از جاهای دیگر مولانا به این امر اشاره کرده است، درینجا (این غزل) نیز منظور خود را از می و شراب، چنین بیان می‌کند:

بپیما آن شرابی را که بویش به از مُشک است و از عنبر مرا ده
«سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ» رطلی شگرف است نهان از مؤمن و کافر مرا ده
(مولوی، ۱۳۸۸: ۴/۸۶۰ و ۵)

مصراع نخست بیت دوم، اشاره است به «و سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً»^(دهر/ ۲۱) و نشانید پروردگارشان ایشان را شرابی پاکیزه؛ و منظور مولانا از رطلِ شگرف و عالی، همان معرفت حق تعالی است.

مولانا در غزلی دیگر می‌گوید:

دَمِ تو دَمِ تو دَمِ جانِ وَشِ تو می تو می تو می چون زَرِ تو
(همان: ۴/۸۳۶)

۲-۱ سرخ

باده و شراب به سبب آتشین بودن، رنگ آن، یعنی «سرخ» را نیز داراست و عاشق با نوشیدن می و شرابی که سرخ همچون «خون» است، رخسار خویش را نیز چون باده، سرخ‌گون می‌نماید:

مولانا باده را چون عقیق (سرخ‌رنگ) دانسته است:

باده بنوش مات شو، جمله تن حیات شو
باده چون عقیق بین، یاد عقیق کان مکن
(مولوی، ۱۳۸۸: ۱۳۶/۸۳)

و حضرت خداوندگار، ترکیب می احمر را نیز به کار برده است:

هر کان می احمر خورد، با برگ گردد، بر خورد
از دل فراخی‌ها برَد، دلتنگ ما، دلتنگ ما
(همان: ۵/۶)

شراب قرمز رنگ، باده حمراء و حمراء برای باده و می، به اعتبار خمر است که در عربی مؤنث است و صفت مؤنث می‌گیرد.

باده حمراء می تو همچون پلنگ
گرگ غم اندر کف او موش موش
(همان: ۲/۱۰۵۸)

باده گلگونه‌ست بر رخسار بیماران غم
ما خوش از رنگ خودیم و چهره گلگون خویش
(همان: ۱/۴۴۴)

۱-۳ سفید

چنانکه پیشتر گذشت، شراب و می سپید را رحیق گویند که در این بیت مولانا به کار رفته است:

درده ز رحیق خویش یک جام
یا از رز خویش یک کفی بنگ
(همان: ۱۰/۴۷۲)

کمیت

۱- جام بر جام

چه می پرسم؟ تو خود چون خوش نباشی
که در مجلس تو داری جام بر جام
(همان: ۴/۵۷۳)

به معنی پیوسته نوشیدن است به گونه‌ای که هیچ انقطاعی و فاصله‌ای در میان نباشد، نظیر صبح بر صبح در این عبارت اسرارالتوحید: «مدت چهل شبانه روز است که او به فساد مشغول است و صبح بر صبح دارد...» (میهنی، ۱۳۶۷: ۱/۲۰۶)

در غزلی دیگر به صورت رطل دَمادم آورده است:

مگر ساقی بینداید دهانم
از آن جام و از آن رطل دَمادم
(مولوی، ۱۳۸۸: ۶/۵۵۶)

۲- جوی خمر

حسد بر من حسد دارد مرا بر که حسد باشد؟
ز جوی خمر چون مستم چرا تشنه لبن باشم؟
(همان: ۵/۵۱۷)

از اوصاف بهشت در قرآن کریم چنین آمده است: «وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ» (محدّص/۱۵) و جوی‌هایی از خمر (شراب)، که مایه لذت نوشندگان است.

تقریباً در همه مواردی که مولانا به کمیّت می اشاره فرموده، توجه وی به بسیاری و فراوانی باده بوده است همانند جوی شراب در بیتی که گذشت.

۳- می گزافه

می ده گزافه ساقیا، تا گم شود خوف و رجا گردن بز اندیشه را، ما از کجا او از کجا!
(مولوی، ۱۳۸۸: ۱/۱۸)

معمولاً می خوارگان، پس از تأثیر شراب در آنها، شراب بیشتری می طلبند. گزافه: خارج از حد.

نیز در غزلی دیگر، مولانا می فرماید:

کم سخن گوئیم و گر گوئیم کم کس پی برد باده افزون کن که ما با کم‌زنان برخاستیم
(مولوی، ۱۳۸۸: ۵/۵۹۷)

نوع و کیفیت

۱- می کهنه و جوان

برچه ساقی! طرب آغاز کن وز می کهنه بنه آغاز نو
(همان: ۳/۸۴۰)

باده کهنه خدا، روز آلت رهنما گشته به دست انبیا، وارث انبیا تویی
(همان: ۱۲/۹۰۹)

و درمقابل این شراب کهنه، شراب جوان قرار دارد:

به نظاره جوانان بنشسته‌اند پیران به می جوان تازه دو سه پیر را عصا ده
(همان: ۷/۸۷۰)

۲- می خام

می خام آر نگردانی تو ساقی! مرا زحمت دهد صد خام دیگر
(مولوی، ۱۳۸۸: ۷/۳۹۱)

شراب نپخته: از آنجا که شراب پخته و جوشیده در فقه بعضی از اهل سنت حلال است، می خام را به‌عمد آورده برای نوع غیرمجاز آن.

۳- می رواقی

چیزی ز ماست باقی، مردانه باش ساقی! درده می رواقی، زین مختصر چه آید؟
(مولوی، ۱۳۸۸: ۸/۳۱۷)

شراب پالوده و تصفیه شده، مروّق؛ از رواق که صورتی است از رواق و راووق و راوک به معنی پالودن. مولانا این کلمه را به صورت‌های دیگری نیز به کار برده است.

در بیت زیر منظور از شراب صرف نیز، شراب مصفی و پالوده است:

شرابِ صرفِ سلطانی بریزیم بخوابانیم عقل ذوفنون را
(همان: ۴/۵۲)

۴- باده خاص

خیال دوست بیاورد سوی من جامی که «گیر باده خاص و ز خاص و عام مترس»
(همان: ۶/۴۳۱)

باده‌ای که ویژه خاصان است، جای دیگر می‌گوید:

باده خاص خورده‌ای، نقل خلاص خورده‌ای بوی شراب می‌زند خریزه در دهان مکن
(همان: ۲/۶۸۳)

گردن عربده بز، وسوسه را ز بُن بکن باده خاص درفکن، خاصبک خدا تویی
(همان: ۸/۹۰۹)

خاصبک: پیوسته خاص و ویژه پادشاه، افراد بسیار نزدیک به شاه و یا خلیفه؛ از خاص (به معنی ویژه و نزدیک) + بک (به معنی بزرگ) ساخته شده است. در اسرارالتوحید آمده است: «نیم‌شب برخاست و پوستینی بر سر درکشید... تا کسی وی را نشناسد و جمله خاصبکان و غلامان و حاشیه خفته بودند» (میهنی، ۱۳۶۷: ۱/۱۸۲).

۵- شراب نار

ز های و هوی حریفان، ز نای و نوشِ ظریفان هوای نورِ صبوح و شرابِ نار چه می‌شود!
(همان: ۳/۳۳۴)

شرابی است که چون آتش سوزنده است.

ظریف: کسی که دارای مجموعه‌ای از خصال است که آن را ظرافت می‌گفته‌اند و ظرافت یعنی دارای هوش و نکته‌سنجی و طنز و سبک روحی بودن. مولانا در یکی از نامه‌های خویش به شمس تبریزی او را «ظریف جهان» می‌خواند. (افلاکی، ۱۳۶۲: ۱/۲۷۰۲)

همچنین در غزلی، صلاح‌الدین زرکوب را به همین لقب و عنوان می‌خواند:

ای ظریف جهان سلام علیک ای غریبِ زمان سلام علیک
(مولوی، ۱۳۸۸: ۱/۴۷۱)

مصراع اول این غزل در غزلی دیگر خطاب به شمس تبریزی نیز آمده است که ظاهراً آن غزل مقدم بر این غزل سروده شده است:

ای ظریف جهان سلام علیک ای دانی و صحتی پیدیک

و این غزل دوّمین نامه منظوم مولاناست به شمس تبریزی. (افلاکی، ۱۳۶۲: پیشین)

نورصبوح: کنایه از شراب است به اعتبار زلالی و روشنی آن و صبح شرابی است که در بامداد خورند.

۶- می آسوده

غم بیهوده در جهان نخوریم می آسوده در قدح ریزیم
(مولوی، ۱۳۸۸: ۴/۶۵۶)

شرابی که بر اثر گذشت زمان، در خم، از جوش و خروش فرو ایستاده است. سنایی، شوریده غزنه و پدر شعر عرفانی فارسی گفته است:

۷- باده گویا

ساقی! اگر بایدت تا کنم این را تمام باده گویا بنه بر لب مخمور خویش
(مولوی، ۱۳۸۸: ۷/۴۵۸)

شراب سخن گو، شرابی که زبان را گشاده کند.

ویژگی‌های دیگر

۱- آتشین بودن و سوزاندگی

یکی از صفات می، سوزاندگی و آتشین بودن آن است، چرا که سوزاندگی و شراب تیز و تلخ است که آتش بر خرمن وجود عاشق می‌زند و هستی او را به یکباره می‌سوزاند تا جسم او را لطافت بخشیده و از تیرگی برهاند. همچنانکه صدرالدین شیرازی می‌گوید: «عامل کلی و حاکم مطلق عالم اجسام خورشید است که به واسطه اشعه نورانی و ایجاد حرارت، کلیه مواد جسمانی را تحریک و تجزیه و تحلیل می‌کند تا لطافت جسمانی یافته و استعداد حیاتی در مواد مخصوصه حاصل گردد» (مشکوه‌الدینی، ۱۳۶۱: ۲۰۸)

«خاتون آب جامه آتش نقاب» نیز به صفت آتشین بودن و حرارت داشتن، وجود عاشق را می‌سوزاند و جسم و جان او را تلطیف می‌کند تا قالب آلوده به نفسانیات و تیرگی‌ها، به یک شعله شرر آن سوخته گردیده و به نور آن روشن شود:

سجده کردم پیش او و درکشیدم جام را آتشی افکند در من می ز آتشدان خویش
(مولوی، ۱۳۷۸: ۱۲/۲۴۶)

۲- بوی باده

برای سرمستی عاشق، همین بس که بویی از باده به او رسد، چرا که بوی باده نشان حضور باده است و اگر چه باده در دسترس نیست، اما بوی آن، نشان وجود او را دارد و عاشق به همین بوست که زنده می‌گردد و سرمست می‌شود:

۳- خوشبویی

باده مُشکین، تجلی افعالی را گویند که آتش سودای سالک را به زلال توحید و کافور برد یقین فرونشیند (برتلس، ۱۳۸۲: ۶۷). «برای خوشبویی و معطر شدن شراب، در آن گلاب و مشک می‌ریختند تا بویناکی آن، گیرایی شراب را بیشتر و افزون‌تر سازد. در نوروزنامه منسوب به ختام اشارتی راجع به آمیختن گلاب با شراب برای دفع مضرّات بعضی از شراب‌ها است» (خیّام، ۱۳۷۵: ۷۳ و

۷۲). همچنین «در طبّ کهن سرشت باده سرد شمرده می‌شده است و سرشت مُشک گرم؛ از این روی باده را با مُشک در می‌آمیخته‌اند تا از سردی‌اش کاسته شود» (کزّازی، ۱۳۸۴: ۱۱۲-۱۱۳).

بده زان بادهٔ خوشبو، مپرسش مستحقی تو؟
ازیرا آفتابی! که همه بر عام می‌گردد
(مولوی، ۱۳۷۸: ۱۳/۲: ۵۶۴)

می و عالم معنا

۱- باده و اسرار غیب

«باده و شراب» سبب دل آگاهی، بینایی و بصیرت درون می‌گردد و چون به زلالی و صفای خود، درون ظلمانی و هواهای نفسانی و سالک را شستشو می‌نماید، به باده‌خوار ادراک معنوی بخشیده و او را به فیض تجلی عشق، به سوی خود می‌خواند و به اسرار واقف کرده و محرم راز نهانی خویش می‌نماید:

مولانا ازین ویژگی می با ترکیب «می نهان» یاد کرده است:

پُر کن زان می نهان، تا بخوریم بی‌دهان
تا که بداند این جهان، باز که کیمیا تویی
(مولوی، ۱۳۸۸: ۱۱/۹۰۹: ۱۱)

منظور از می نهان، شراب غیبی و آسمانی است چنانکه بلافاصله قرینه‌اش نیز آمده است: تا بخوریم بی‌دهان.

۲- بادهٔ جان

ازین اقبالگاه خوش مشو یک دم دلا تنها
دمی می‌نوش بادهٔ جان و یک لحظه شکر می‌خا
(همان: ۱/۳۵)

حضرت خداوندگار بارها و بارها از باده و شراب معنوی سخن می‌گوید، شرابی که روز الست در جام وجود آدمی ریخته‌اند. مولانا می‌گوید:

یکی گوید که: «این از عشق ساقی ست»
یکی گوید که: «این فعل شراب است»
می و ساقی چه باشد؟ نیست جز حق
خدا داند که این عشق از چه باب است
(همان: ۶/۱۰۰ و ۷)

و در جایی دیگر از خَمَرِ جان سخن می‌گوید:

کو خَمَرِ تن؟ کو خَمَرِ جان؟ کو آسمان؟ کو ریسمان؟
تو مستِ جامِ اَبتری، من مستِ حوضِ کوثرم
(همان: ۶/۴۹۰)

مولانا تصریح می‌کند شرابی که از آن سخن می‌گوید آن مُسکری نیست که در شریعت اسلام حرام است، بلکه منظور وی شراب معنوی و خَمَرِ جان است، زیرا آسمان کجا، ریسمان کجا؟ هیچ ارتباطی میان خَمَرِ تن (مادی) و خَمَرِ جان که مولانا از آن سخن می‌گوید وجود ندارد.

آسمان و ریسمان: دو امر نامرتبط. در فارسی معاصر هم می‌گویند: آسمان و ریسمان به هم می‌بافد؛ یعنی سخنان نامربوط می‌گوید.

دلا! دلا! به سر رشته شو، مثل بشنو که «آسمان ز کجاست و ریسمان ز کجا»
(همان: ۶/۸۲)

آبتر و کوثر: آبتَر به معنی دُم بریده و بی‌دنبال و مجازاً بلاعقب و بی‌فرزند است و کوثر چشمه‌ای است در بهشت. رابطه کوثر و ابتر از سوره کوثر است و مفسران همه در شأن نزول این سوره اتفاق دارند که عاص بن وائل یکی از دشمنان رسول ص گفته بود محمد ص پسر ندارد و بلاعقب و ابتر است، این سوره به این مناسبت نازل شد.

۳- باده حقیقی و مجازی

«زمانی که الفاظ شراب و خمر و می در اشعار عربی به کار می‌رفته است، هنوز معنای عرفانی و مجازی آنها وارد شعر فارسی نشده بود و این الفاظ با معنای حقیقی و واقعی، بدون دلالت بر معنای عرفانی و مجازی به کار برده می‌شده است. پس از طی مراحل معنای جدید عرفانی «شراب» و «خمر» به واسطه مفهوم «سکر» در شعر فارسی ظهور یافت. صوفیه با تکیه بر لفظ «محبّت» بین انسان و پروردگار و توجه به اصطلاح «سکر» که از «غلبه محبت انسان به حق تعالی» پدید می‌آید، الفاظ «باده و شراب» را تعریف نمودند و با تشبیه درجات و مراتب محبت به مراحل باده‌نوشی و شراب‌خواری (ذوق، شرب، ری)، معنای مجازی آنها را در شعر به کار بردند. اگر چه عشق (الهی) خود معنای مجازی باده بوده ولی در ساحت معنوی زبان شعر صوفیانه این معنی حقیقت بود» (پورجوادی، ۱۳۸۷: ۲۱۱).

این هستی و این مستی و این جنبش مستان
این هستی و این مستی و این جنبش مستان
زان باده میدان کز دل انگور برآمد
(مولوی، ۱۳۷۸: ۲/۶۵۱)

تو خور این باده عرشی که اگر یک قدح از وی
بنه بر کف مرده، بدهد پاسخ تلقین
(همان: ۴/۱۹۸۳)

۴- باده دوشینه

گر باده ده ور نی زان باده دوشینه
از دادن و ندادن بس بی‌خبریم آخر
(مولوی، ۱۳۸۸: ۳/۳۸۳)

شراب دیشبی و منظور از دیشب، همان زمان بی‌آغاز (ازل) است و شراب ازلی، معرفتی است که پروردگار، در آلت در کام بندگانش ریخته است.

ای ز پگه خاسته سرمست مست شرابی و شراب آلت
(مولوی، ۱۳۸۸: ۱/۱۶۹)

شرابی که در ازل حق تعالی با خطاب «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» به فرزندان آدم نوشتانید. اشاره است به آیه «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» (اعراف/ ۱۷۲).

۵- باده عارف

باده عام از برون، باده عارف از درون
بوی دهان بیان کند، تو، به زبان بیان مکن
(مولوی، ۱۳۸۸: ۱۳/۶۸۳)

باده عارفان درونی و معنوی است:

عارفان را شمع و شاهد نیست از بیرونِ خویش
خون انگوری نخورده باده‌شان هم خونِ خویش
(همان: ۱/۴۴۴)

۶- باده منصور

شرابِ بویی رسید از سیره انگور خواهم
حریفِ سرخوشِ بادۀ منصور خواهم
ز ساقی بادۀ منصور خواهم
(همان: ۵۷۵/۱ و ۲)

باده منصور، شرابی است که حسین بن منصور حلاج از آن نوشید و انال‌الحق گفت؛ یعنی شرابِ شوق و جذبه که در حسین بن منصور حلاج بود و بر اثر همین شیدایی و شور چنان در عشق اله مستغرق بود که خود را در میان نمی‌دید و می‌گفت «انال‌الحق» و بر اثر همین سخنان او را به دار آویختند و پیکرش را سوختند و خاکسترش را به امواج دجله سپردند. منصور در ادب صوفیه به گونه اسطوره عشق اله درآمد است:

آن باده انگوری مَرِّ اَمَّتِ عِیْسَى رَا
وین باده منصورى مَرِّ اَمَّتِ «یاسین» رَا
(همان: ۳/۴۳)

در اینجا منظور از یاسین، رسول اکرم^ص است و نام سوره ۳۶ قرآن کریم: «یاسین وَ الْقُرْآنَ الْحَکِیْمَ اَنْکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِیْنَ» (یس/۱)^{-۱}

۳

کژ نشین و راست بشنو، عقل ماند یا خرد؟
ساقی چون تو و هر دم باده منصور نو
(مولوی، ۱۳۸۸: ۸۱۶/۲)

۷- خَمْرِ خُلْد

گر خَمْرِ خُلْدِ نوشم با جام‌های زرین
جمله صداع گردد، جمله خُمار ماند
(همان: ۲/۳۱۹)

شرابِ بهشت. مولانا ضمن اشاره به آیات ۱۸ و ۱۹ از سوره واقعه (با جام‌ها و ابریق‌ها و ساغرهایی از شراب ناب که نه هرگز در دسری یابند و نه رنجِ خُمار کشند)، بیان می‌کند که بدون حضور دوست، حتی بهشت نیز نمی‌ارزد و دردسراور است.

۸- شرابِ خطیر

داد شرابِ خطیر، گفت: «هلا، این بگیر
شاد شو از پُرغمی، زنده شو از مرده‌ای»
(مولوی، ۱۳۸۸: ۱۰۳۰/۵)

شرابی که بلند مرتبه و رفیع و دارای قدر و منزلت است. چنین شرابی شادی آور بوده، مردگان را زنده می‌کند، در دل انسان نور می‌تاباند، موجب شادی دل‌ها می‌شود و جاودانگی خضر را به می‌خوارگان می‌بخشد. این شراب دوايي است که طبیب اله برای بیمار عشق تجویز کرده است:

گفت مرا آن طبیب: «رَو، تُرْشَى خورده‌ای»
گفتم: «نی» گفت: «نک، رنگ تُرْش کرده‌ای»
دل چو سیاه دهد، رنگ گواۀ دهد
عکس برون می‌زند، گرچه تو در پرده‌ای»
(همان: ۱۰۳۰/۱ و ۲)

درباره ارج نهادن به سُکر و مستی مولانا می‌گوید:

این سکر بین، هل عقل را، وین نقل بین، هل نقل را کز بهر نان و بقل را، چندین نشاید ماجرا
(همان: ۱/۶)

مستی را ببین و عقل را- که در راه عشق همچون مانعی است- رها کن و این نقل- مزه شراب- را بنگر و نقل را به سوی افکن. منظور از نقل مسائل علوم نقلی است که، در برابر علم اهل حال و کشف و شهود، امری است کامل از رسیدن به حق و در اصطلاح صوفیه، «قیل و قال مدرسه» است. صوفیه وقتی به مدارجی از سلوک روحانی خویش و به کشف حقایق می‌رسیده‌اند گاه کتاب‌های خود را که محتوی علوم نقلی بوده است می‌شسته‌اند یا در زمین دفن می‌کرده‌اند:

«و درین وقت که شیخ ما، قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ العزیز، کتاب‌ها دفن می‌کرد و آن دوکان برآورده بود و کتب در آنجا نهاده و خاک بر زور آن کتاب‌ها می‌کرد، پدر شیخ، بابو بلخیر، را خبر دادند که بیا بوسعید هرچه از کتب تا این غایت نبشته بود و حاصل کرده و تعلیقه‌ها و هرچه آموخته است، همه، در زیر زمین می‌کند و آب بر آن می‌راند. پدر شیخ بیامد و گفت: ای پسر! آخر این چیست که تو می‌کنی؟ شیخ گفت: یاد داری آن روزگار که ما در دوکان تو آمدیم و سؤال کردیم که در این خریطه‌ها چیست و درین انبان‌ها چه در کرده‌ای؟ تو گفتی: تومدان بلخی؟ گفت: دارم. شیخ گفت: این تومدان میهنگی است» (میهنی، ۱۳۶۷: ۱/۴۳).

۹- شراب عشق

به خاک پای تو، با خود نبودم
شراب عشق، جوشان‌تر شرابی است
ز مستی و شراب و سرگرانی
که آن یک دم بود، این جاودانی
(مولوی، ۱۳۸۸: ۷/۹۶۵ و ۸)

چنین شرابی که جوشان‌ترین شراب است، وقتی در رگ و پی عاشق وارد می‌شود، تمام وجودش را مست و مدهوش می‌کند:

اندر تن من یک رگ هشیار نمانده‌ست
ای رفته می عشق تو اندر رگ و در پی
(همان: ۳/۱۰۶۵)

۱۰- شراب لامکان

ساقی! تو شراب لامکان را
آن نام و نشان بی‌نشان را
(همان: ۱/۵۸)

شرابی که از عالم غیب می‌رسد و آنچه از بی‌نشان (عالم غیب) نشانه دارد.

۱۱- شراب لایزالی

اینجاست شراب لایزالی
درریز تو ساقیا ازینجا
(همان: ۸/۵۷)

شراب ابدی، شراب جاودانه یا شرابی که از حضرت لایزال، از حضرت حق می‌رسد. لایزالی: از فعل لایزال (به معنی همواره است) + ی مصدری است.

۱۲- صبح روح

حریف ماه شدی از عسس چه غم داری؟
صبح روح چو دیدی ز صبح و شام مترس
(همان: ۵/۴۳۱)

صباح که خود شرابی است که صبحگاهان می‌نوشند به معنویت و روحانی بودن متصف شده است. در مصراع دوم حضرت خداوندگار می‌گوید: وقتی شراب معنویت را سرکشیدی دیگر نگرانِ زمان مباش. در مصراع نخست نیز چنین می‌گوید که: تو که در روشنی ماه همراه ما شده‌ای از شبگرد (عَسَس) و تاریکی شب چه پروایی داری؟

نتایج تحقیق

۱. معنای عرفانی «می» در سخنان و گاه در اشعار عربی اهل تصوف به کار برده می‌شد. معنای جدید عرفانی «شراب» یا «خمر» در آغاز مربوط به اصطلاح «سُکَر» (= مستی) بود، که نزد صوفیه دال بر حالی است که از غلبه محبت پروردگار به انسان دست می‌دهد و توانایی تمییز را از او سلب می‌کند مانند حالی که در اثر میگساری و مستی در آدمی پدید می‌آید. بنابراین همچنانکه «مستی» در اثر نوشیدن باده و شراب است، علت و غلبه «سُکَر» نیز غلبه مودت و محبت اله است که تعبیر به شراب معنوی شده است.

۲. از مضامین عارفانه‌ای که از قرن پنجم به بعد نزد برخی از صوفیه مطرح شد موضوع محبت یا عشق «ازلی» است، یعنی محبتی که ارواح آدمیان پیش از ورود به این جهان پیدا کرده‌اند. عهد این محبت با میثاقی که پروردگار با ذرات بنی‌آدم بسته و به ایشان خطاب کرده است که «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» و ذرات در پاسخ گفته‌اند: «بَلَى» (اعراف/ ۱۷۲) آغاز گشته است. صوفیه این محبت را محبت یا عشق ازلی خواندند و این بُعد تازه معنای عشق به مفهوم عرفانی «شراب» و «باده» و «می» در کلام صوفیان افزوده شد و ترکیبات تازه‌ای مانند «باده‌الست» و «شراب ازل» و «می‌الست» وارد زبان شعر عرفانی گردید.

۳. یکی دیگر از مضامین عرفانی «باده»، مضمون محبت یا عشق ذاتی افلاک و کواکب و عناصر و موالید و همه ذرات عالم به مبدأ آفرینش است و درواقع، محرک اصلی افلاک و ذرات و موجودات «عشق» اله است که به پیمانه وجودی تمام ظهورات و آفریده‌ها به ودیعه نهاده شده است. موضوع «محبت ازلی» هرچند بعد تازه‌ای با مفهوم «محبت حقیقی» بخشید، باز به نسبت میان انسان و پروردگار باز می‌گشت. اما موضوع «محبت کیهانی»، یعنی همه موجودات به مبدأ آفرینش، نه تنها سابقه محبت را به آغاز آفرینش رساند، بلکه دایره عاشقانه را نیز وسعت بخشید. همین دایره وسیع عاشقانه و سرمستی عالم و ذرات از می عشق اله است که سبب می‌شود تا شیخ محمود شبستری که تحت تأثیر مکتب عرفانی عارف اندلسی، محی الدین ابن عربی (فت: ۶۲۸ق.) بود، موضوع «عشق کیهانی» و محبت و عشق تمامی موجودات را به خالق هستی و معشوق حقیقی را در قالب زیباترین ابیات عرفانی به تصویر بکشد:

۴. می و شراب در غزلیات شمس، به معنی شراب معنوی است و مقصود از آن، مایع مُسکری که شرع آن را حرام کرده نیست، هرچند ویژگی‌های شراب صوری را نیز توصیف نموده است. در شعر مولانا تقریباً در تمامی مواردی که از می و شراب و باده و خمر سخن گفته است، صورتی و بارها در اشعار خود بدان تصریح نموده است.

۵. غزل‌سرای مولوی غالباً در حالت بی‌خودی و جذبه رخ می‌داده و غزل بی‌اختیار در حال طرب و سرخوشی حاصل از جذبات شوق بر زبانش می‌روییده است. او بارها در غزل‌هایش به این امر اشاره می‌کند:

چون مست نیستم نمکی نیست در سخن زیرا تکلف است و ادیبی و اجتهاد
(مولوی، ۱۳۷۸: ج ۷/غ ۲۴۴)

۶. حالت سُکَر و مستی‌یی که در آن، غزلیات شمس سروده شده است وصف‌ناپذیر است. حالات جنون و سرمستی حضرت خداوندگار، منبع اتصال او به عوالم درون است. او در بی‌تی حالت نیمه‌هشیار خود را در هنگام سخن، به سخن گفتن در خواب تشبیه می‌کند:

در خواب، سخن، نه بی زبان گویند؟ در بیداری من آنچنان گویم
(مولوی، ۱۳۷۸: ج ۳/غ ۲۵۱)

و برای درک این اشعار، خواننده و مخاطب آن، باید خود را به عوالم شاعر نزدیک کند. وسعت و عظمت این تصویر، بیهت‌آور است و مستی آن بیشتر از مستی حاصل از شراب انگوری است. شراب، مُرده است و این روح سرکش و شیدا، زنده است و باید این روح شعله‌ور را با تمام وجود و مشتاقانه درکشید.

۷. والاترین لذت حیات، حیرت زدگی و استقرار در مقام حیرت، و شگفت و غریب دیدن هستی است. درواقع، حیرتی لازم است تا فکر و اندیشه و ذکر را بروید و ما را به حضرت حقیقت راه دهد. مولانا با چنین دست‌مایه‌ای در طلب چیزی است که درست روشن نیست که چیست اما باید نام آن را طلب سرچشمه زندگی گذارد. روش خاصی است در بیان مقصود که وجدان ناآگاه را ترجمانی می‌کند. ترکیب بیان و کاربرد معانی به‌کلی متفاوت‌اند با آنچه در سنت شاعران ایران و یا دنیا معمول بوده است.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابراهیمی دینانی، غ.، (۱۳۸۶)، *دفتر عقل و آیت عشق*. تهران: پژوهش‌های اسلامی.
۳. افلاکی، ا.، (۱۳۶۲)، *مناقب‌العارفین*، یازیجی، ت.، تهران: دنیای کتاب.
۴. برتلس، ی.، (۱۳۸۲)، *تصوّف و ادبیات تصوّف*، ترجمه ایزدی، س.، تهران: امیرکبیر.
۵. پورجوادی، ن.، (۱۳۸۷)، *باده عشق (پژوهشی در معنای باده در شعر عرفانی فارسی)*، تهران: کارنامه.
۶. خواجه کرمانی، (۱۳۶۶)، *دیوان*، سهیلی خوانساری، ا.، تهران: پازنگ.
۷. خیتام، ع.، (۱۳۵۷)، *نوروزنامه*، حصوری، ع.، تهران: طهوری.
۸. راشدمحصل، م.، (۱۳۸۰)، *وزیدگی‌های زادسیرم*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۹. زمانی، ک.، (۱۳۸۹)، *شرح مثنوی*، ع.، تهران: اطلاعات.
۱۰. سبحانی، ت.، (۱۳۸۸)، *تاریخ ادبیات (۲)*، تهران: دانشگاه پیام نور.
۱۱. سجادی، ض.، (۱۳۷۲)، *مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوّف*، تهران: سمت.
۱۲. شفیعی کدکنی، م.، (۱۳۷۷)، *در اقلیم روشنائی*، تهران: آگاه.
۱۳. شمس تبریزی، م.، (۱۳۶۹)، *مقالات شمس*، موحد، م.، تهران: خوارزمی.
۱۴. شمیسا، س.، (۱۳۶۹)، *گزیده غزلیات شمس*، تهران: بنیاد.
۱۵. قلی‌زاده، ح.؛ خوش‌سلیقه، م.، (۱۳۸۹)، *باده و می و تعابیر آن در شعر عرفانی فارسی*، فصلنامه تخصصی عرفان، سال ششم، شماره ۲۳/۱۴۷-۱۸۴.
۱۶. کزازی، میرجلال‌الدین، (۱۳۸۴)، *آب و آینه*، تبریز: آیدین.
۱۷. مشکوه‌الدینی، ع.، (۱۳۶۱)، *نظری به فلسفه صدرالدین شیرازی*، تهران: آگاه.
۱۸. مولوی، جلال‌الدین، (۱۳۷۸)، *کلیات شمس یا دیوان کبیر*، ۱۰ ج، فروزانفر، ب.، تهران: امیرکبیر.
۱۹. -----، (۱۳۷۹)، *مثنوی*، خرّمشاهی، ق.، تهران: دوستان.
۲۰. -----، (۱۳۸۱)، *فیه ما فیه*، براساس نسخه فروزانفر، یزدانی، ز.، تهران: فردوس.
۲۱. -----، (۱۳۸۷)، *متن و شرح مثنوی*، استعلامی، م.، تهران: سخن.
۲۲. -----، (۱۳۸۸)، *غزلیات شمس تبریز*، شفیعی کدکنی، م.، تهران: سخن.
۲۳. میهنی، م.، (۱۳۶۷)، *اسرار التوحید*، شفیعی کدکنی، م.، تهران: آگاه.

۲۴. نظری چروده، احمدرضا، (۱۳۸۷)، *جامعه‌شناسی غزل‌های مولوی، سعدی و حافظ*، رسالهٔ دکتری، واحد تهران مرکز.
۲۵. همایی، جلال‌الدین، (۱۳۶۹)، *مولوی‌نامه (مولوی چه می‌گوید)*، ۲ج، تهران: مؤسسهٔ نشر هما.



SID



سرویس های ویژه



سرویس ترجمه تخصصی



کارگاه های آموزشی



بلاگ مرکز اطلاعات علمی



سامانه ویراستاری STES



فیلم های آموزشی

کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی



مقاله نویسی علوم انسانی



اصول تنظیم قراردادها



آموزش مهارت های کاربردی در تدوین و چاپ مقاله